

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۹، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مقایسه سرگذشت مرغان در منطق الطیر عطار و سرگذشت اولیس در اودیسه هومر

(علمی - پژوهشی)

علی نوری*^۱

یوسف علی بیرانوند^۲

چکیده

شاعران عارف گاه، برای آنکه حالات درونی و مکاشفات خود را برای مخاطبانشان بیان کنند از مفاهیم، بن‌مایه‌ها و بعضاً تمثیل‌های حماسی مدد جست‌اند. گاه این وام‌گرفتن چنان آشکار است که مخاطب یقین می‌کند که شاعر، متنی حماسی را فراچشم داشته‌است؛ چنان‌که عطار در منطق الطیر، به آثار حماسی و از جمله شاهنامه نظر داشته‌است. همین شباهت‌ها از سویی و به رسمیت شناخته‌شدن گونه‌ی نسبتاً جدیدی از ادبیات حماسی با نام حماسه عرفانی از دیگرسو و نیز موضوع سفر قهرمان و مراحل کم و بیش مشابه در آنها، ما را بر آن داشت تا به مقایسه و بررسی وجوه اشتراک، از جمله در ساختار روایی و بن‌مایه‌های مشترک در منطق الطیر عطار و اودیسه هومر برآییم. نتایجی که به دست آمد، از این قرار است: ۱- هر دو کتاب از حیث ساختار روایی، مشترکات تأمل‌برانگیزی دارند. ۲- بن‌مایه‌های مشترک زیادی در دو اثر وجود دارد. ۳- کهن‌الگوی سفر قهرمان مورد نظر جوزف کمبل و مراحل سه‌گانه آن، در هر دو اثر آشکار و با نظر کمبل قابل تطبیق است.

واژه‌های کلیدی: اودیسه، ساختار روایی، منطق الطیر، بن‌مایه.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول): nooria67@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان: yossofali.biranvand@gmail.com

۱- مقدمه

مقایسه اسطوره و حماسه با عرفان، مشترکات چشمگیر موجود در آنها را آشکارتر نشان می‌دهد. می‌توان این آثار را با توجه به وجود عناصر ساختاری مشابه، مانند محوریت و اصالت امر قدسی (مظفری، ۱۳۸۸: ۱۵۲-۱۵۶)، حضور زوج‌های متقابل مرگ و زندگی، خیر و شر و قهرمان و ضد قهرمان، وجود اشیا، حیوانات و نیروهای خارق‌العاده، حضور حامی یا حامیانی برای قهرمان و ضد قهرمان، حرکت و سفر قهرمان از موقعیتی معمولی و گاه نازل به سمت هدفی عظیم و شکوهمند ولی پرمخاطره، بازگشت پیروزمندانه و افتخارآمیز قهرمان به مقصد و مأوای نخستین درحالی که به واسطه تحمل رنج‌های فراوان، به تعالی و کمال روحی درخور ستایشی رسیده‌است و با هم مقایسه کرد.

یکی از مسائل قابل تطبیق و مقایسه در آثار عرفانی و حماسی، به‌طور کلی و دو اثر مورد بحث به‌طور خاص، موضوع سفر قهرمان داستان و سیر آن تا مرحله پایانی، یعنی خودیابی و رسیدن به کمال مطلوب (خویش‌شناسی حقیقی و گوهر وجودی خویش) است. جوزف کمبل (Joseph Campbell)، فیلسوف و اسطوره‌شناس مشهور امریکایی، براساس آراء کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung) که در پی طرح نظریه ناخودآگاه جمعی خود، کهن‌الگوهای آنیما، آنیموس، پیر فرزانه، روح، قهرمان، سایه و جزآن را طرح، بررسی و تحلیل کرده‌بود، به مطالعه عمیق اساطیر پرداخت و سرانجام به این نتیجه رسید که «بن‌مایه اصلی اسطوره‌ها، یکسان‌اند و همواره یکسان بوده‌اند... هر نظام اسطوره‌شناختی، در جامعه‌ای معین و در محدوده‌ای بسته رشد کرده‌است. سپس، (اسطوره‌شناختی‌ها) وارد عرصه برخورد و رابطه متقابل می‌شوند، در هم می‌آمیزند، و شما اسطوره‌شناسی پیچیده‌تری پیدا می‌کنید.» (کمبل، ۱۳۸۴: ۴۸)

جوزف کمبل، نظریه‌های اسطوره‌شناختی ارزنده‌ای ارائه کرده است ولی «مهم‌ترین نظریه‌ای که او درخصوص اسطوره مطرح کرده، نظریه تک‌اسطوره است که در سال ۱۹۴۹، در کتاب

قهرمان هزارچهره ارائه شد.» (کنگرانی، ۱۳۸۴: ۷۸) نظریه تک‌اسطوره کمبل، مورد توجه اکثر اسطوره‌شناسان، منتقدان و هنرمندان قرار گرفت.

کمبل در فصل اول کتاب قهرمان هزارچهره یا به عبارت دقیق‌تر، قهرمانی با هزار چهره، به تفصیل، کهن‌الگوی سفر قهرمان را بررسی کرد. (Campbell, 2008: 1-18) او با بررسی قصه‌ها و افسانه‌های جهان، نشان داد که چگونه این کهن‌الگو، در هر زمان و مکان، خود را در قالبی جدید تکرار می‌کند تا انسان را به سیر و سفر درونی و شناخت نفس راهنمایی کند.» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲: ۱۰۶)

این کهن‌الگو هم در آثار اساطیری و حماسی، حضوری قاطع و چشمگیر دارد و هم در آثار عرفانی. براساس آراء کمبل، در اسطوره‌ها، حماسه‌ها و حتی در ادیان، قهرمان، برای دست‌یافتن به پیامی نجات‌بخش یا بازیافتن چیزی گم‌شده یا جبران کمبودی از جامعه، عزیمت می‌کند و پس از رهیافت یا تشرّف، با پیامی ارزنده و سودمند یا دستاوردی نجات‌بخش، به منزل اصلی خود بازمی‌گردد. (ر. ک: کمبل، ۱۳۷۷: ۱۸۹ - ۲۰۶)

۱-۱- بیان مسئله

منطق الطیر، اثر عطار نیشابوری، عارف والامقام قرن ششم و هفتم هجری است، گرچه برخی بر آن‌اند که وی در سرودن این کتاب، به «رساله الطیر» احمد غزالی و ابن سینا نظر داشته‌است. (فروزانفر، ۱۳۵۳: ۳۳۹-۳۴۵) عطار در این کتاب، به روش تمثیلی و رمزی، به شرح مراحل سلوک پرداخته‌است. اصولاً «زبان عارف که دریچه‌ای است به جهان درونی او، از عناصری بی‌نهایت متنوع و رنگارنگ شکل می‌گیرد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۵۷) به دلیل همین رنگارنگی زبان و بیان و «رمزی‌بودن کتاب منطق الطیر که هم جنبه عرفانی و هم حماسی دارد، می‌توان آن را منظومه‌ای حماسی-عرفانی دانست.» (رزمجو، ۱۳۸۱: ۳۱۹)

کسانی مانند طباطبایی (۱۳۶۷: ۶۱-۶۳)، اسلامی ندوشن (۱۳۷۲: ۱۱۹ و ۱۳۶۹: ۹۲-۹۴)، مرتضوی (۱۳۷۲: ۲۴)، زرین کوب (۱۳۷۹، ج ۱: ۱۲۱ و ۱۲۲)، پورنامداریان (۱۳۸۰: ۲۵۴)، قبادی

(۱۳۸۱: ۵-۹) و رزمجو (۱۳۸۸، ج ۱: ۲۹۱-۲۹۵)، به گونه‌ای از حماسه، با عنوان حماسه عرفانی، حماسه روحانی یا حماسه صوفیانه قایل شده‌اند که در آن، سالک یا عارف، قهرمان است و میدان مبارزه نیز درون وجود اوست. منطق الطیر، شباهت‌های قابل توجهی به داستان‌های حماسی دارد. بسیاری از بن‌مایه‌های موجود در این کتاب، با آثار حماسی و از جمله شاهنامه، مشترک است و خالق آن، برای تفهیم عوالم عرفانی، از بن‌مایه‌های حماسی بهره برده‌است، چنان‌که برخی از داستان‌ها، بن‌مایه‌ها و مضامین منطق الطیر، از جهاتی، بویژه از حیث سفر قهرمان، با آثار حماسی قابل مقایسه است. اودیسه (Odyssey)، اثر هومر (Homer) نیز، به دلایلی چون محوریت موضوع سفر و بازگشت قهرمان به وطن در آن، رنج‌ها و مخاطره‌های قهرمان در طی این سفر و...، بیشتر از بسیاری از آثار حماسی شرق و غرب با منطق الطیر قابل مقایسه است. در این تحقیق برآنیم که با مقایسه دو اثر، برای این پرسش که ساختار روایی آنها چه شباهت‌هایی با هم دارد و به عبارت دیگر، چه عناصر، موضوعات و درون‌مایه‌های مشترکی در این دو کتاب وجود دارد؟ بویژه از حیث شباهت‌های مربوط به کهن‌الگوی سفر قهرمان، پاسخی بیابیم.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

نظر به جایگاه منطق الطیر عطار در میان آثار عرفانی فارسی از سویی و اودیسه هومر در میان آثار حماسی یونان از دیگر سو و نیز نسبتی که بین ساختارها، موضوعات و مضامین حماسی و عرفانی وجود دارد، بررسی و مقایسه جنبه‌هایی از این آثار، از جمله بررسی کهن‌الگوی سفر قهرمان در گسترش تحقیقات حماسی و عرفانی مؤثر و حایز اهمیت است و برای شناخت بیشتر و بهتر این دو نوع ادبی، سودمند و بلکه ضروری می‌نماید.

۱-۳- پیشینه تحقیق

هم درباره منطق الطیر، کتاب‌ها و مقالات ارزنده بسیاری نوشته شده‌است و هم در مورد اودیسه؛ مانند آنچه پیش از این ذکر شد. همچنین، مقاله «تحلیل رمزشناختی داستان شیخ صنعان»، نوشته محمدعلی آتش‌سودا که نویسنده در آن، شیخ صنعان را سرنمون ازلی آدم و دختر ترسا را

سرنمون ازلی حوادانسته و بر اساس آن، روایت عاشقانه‌ای از داستان آدم و حوا به دست داده است، تحقیقی سودمند است. مقایسه سفر قهرمان نیز از جهاتی مسوق به سابقه است، چنان که هم از سوی کسانی چون ریتر (۱۳۷۷)، زرین کوب (۱۳۷۹)، رزمجو (۱۳۷۵) و (۱۳۸۸)، پورنامداریان (۱۳۷۵)، شمیسا (۱۳۷۶)، کزازی (۱۳۸۱)، سرامی (۱۳۸۳)، قبادی (۱۳۸۶) و هم در نقد کهن‌الگویی، بویژه از سوی کسانی چون یونگ (۱۳۷۷)، کمبل (۱۳۸۴) و دیگران، به این موضوع اشاره شده است اما درباره مقایسه این دو کتاب، بویژه مقایسه چندوچون سفر قهرمان در این دو اثر، شاید تنها بتوان از مقاله‌ای با عنوان «تطبیق و مقایسه داستان شیخ صنعان و داستان اولیس» که نگارندگان مقاله حاضر، آن را در همایش ملی انجمن ترویج ارائه کرده‌اند یاد کرد. در مقاله یادشده، مراحل سفر (دورشدن) و بازگشت شیخ صنعان و اولیس (Ulysses) به وطن و منزل اصلی‌شان، با هم مقایسه شده است اما در مقاله حاضر، مراحل روایت و عناصر و بن‌مایه‌های مشترک بین داستان اودیسه هومر و داستان مرغان در منطق الطیر عطار، با توجه به کهن‌الگوی سفر قهرمان مقایسه و بررسی می‌شود. گفتنی است که در این تحقیق، هم به مبانی و سنت‌های تطبیق و مقایسه آثار عرفانی و حماسی در ایران نظر داشته‌ایم، هم به اصول نقد کهن‌الگویی و بویژه اصول مورد نظر جوزف کمبل در بررسی کهن‌الگوی سفر قهرمان؛ بنابراین، به ضرورت، روشی تلفیقی اختیار کرده‌ایم. این مقایسه، به دلیل مشترکات بنیادین حماسه و عرفان و بنا بر آراء برخی از صاحب‌نظران مبنی بر اینکه عرفان خود، گونه‌ای حماسه است، بویژه با توجه به مشترکاتی مانند وجود کهن‌الگوی سفر قهرمان و مراحل آن در آثار حماسی و عرفانی، حتی در بین آثار ادبی ملل گوناگون، توجیه‌پذیر و بلکه چنانکه پیشتر گفته شد، در مطالعات تطبیقی، ضروری و سودمند است.

۲- بحث

۲-۱- خلاصه داستان مرغان در منطق الطیر

این داستان، شرح طی کردن هفت وادی سلوک از سوی مرغان، به کوه قاف در جستجوی سیمرغ است. در هر وادی این سفر دراز و پرخطر، تعدادی از مرغان از راه باز می‌مانند و سرانجام، مرغانی که جان به در می‌برند، وقتی که به وادی هفتم و به کوه قاف که جایگاه سیمرغ است می‌رسند، سیمرغ را نمی‌بینند ولی سی مرغ را که خود آنها هستند، بازمی‌یابند.

۲-۲- خلاصه داستان اولیس در اودیسه

اولیس، پادشاه ایتاک (Ithaca) و از جنگاوران تروا (Troy) است. پس از نبرد تروا، به سبب کینه پوزئیدون (Poseidon)، خدای دریاها، او و یارانش آواره دریاها و جزایر مختلف می‌شوند. او در طی مسیر رسیدن به ایتاک، یاران یک‌دله‌اش را از دست می‌دهد و اسیر الهه‌ای به نام کالیپسو (Calypso) می‌شود که قصد دارد او را به ازدواج با خود وادار کند، تا اینکه خدایان اولمپ‌نشین تصمیم می‌گیرند که اولیس را به ایتاک رهنمون شوند. اولیس موفق می‌شود با یاری آتنه، به ایتاک برسد. می‌شنود که در نبود وی، تعدادی از اشراف به خواستگاری همسرش، پنلوپ (Penelope)، آمده‌اند ولی او همچنان نسبت به اولیس وفادار مانده‌است. سرانجام، اولیس با راهنمایی و پشتیبانی آتنه، موفق می‌شود که خواستگاران را در قصر خود به هلاکت برساند.

۲-۳- مقایسه ساختار کلی دو داستان

اودیسه هومر، روایت بازگشت اولیس، پادشاه سرزمین ایتاک و جنگاور زیرک و خردمند حماسه ایلیاد (Iliad) است و در آن، مراحل چون میل اولیس به وطن و تصمیم‌گیری نهایی خدایان مبنی بر اجازه بازگشت دادن به او، حرکت سرگردان‌وار و پررنج و اندوه اولیس تا رسیدن به وطن خویش و ماجراهایی که در کاخ او درمی‌گیرد و سپس، دیدار او با همسرش، مرگ خواستگاران و برقراری صلح در سرزمین اولیستر شرح داده می‌شود.

منطق الطیر نیز روایت سفر پرندگان برای رفتن به بارگاه سیمرغ و در واقع، بازگشت آنها به جایگاه راستین و مأوای نخستین خویش است. عطار، داستان را پس از تحمیدیه، با شرح و توصیف مجمع مرغان و نیاز آنان به شهریار آغاز می‌کند. آنگاه، هدهد با جامه‌ای از طریقت در بر و افسری از حقیقت بر سر، حاضر می‌شود و خود را برید حق و پیک غیب می‌خواند و از آنان می‌خواهد تا برای رفتن به بارگاه سیمرغ، با او همراه شوند. هدهد از سیمرغ سخن می‌گوید و همه شیفته می‌شوند و «شوق او، در جان ایشان کارگر» می‌افتد. سپس، هر یک از مرغان، حکایت خویش را بازمی‌گویند. هدهد، حکایت شیخ سمعان (صنعان) را بیان می‌کند و پرسش‌هایشان را پاسخ می‌گوید. مرغان با پذیرش سخنان هدهد، عزم راه می‌کنند ولی با آگاهی از نخستین دشواری‌ها، عذرهای آورند و سر بازمی‌زنند اما هدهد به همه آنها پاسخ می‌گوید و آنگاه عزیمت می‌کنند. در راه خطرهای پیش می‌آید و در هر وادی، بسی مرغ زار، هلاک می‌شود و تنها سی مرغ به مقصد می‌رسند. آنان نیز در پیشگاه سیمرغ، جز سی مرغ که خودشان هستند، چیزی نمی‌بینند اما این سی مرغ، به بقای بعد از فنا می‌رسند که همه صلح است و صفا.

در هر دو روایت، علاوه بر اشتراک در عزیمت قهرمانان، مخاطرات و رنج و شکنج‌های راه و سرانجام، بازگشت پیروزمندان آنان به جایگاه و وطن اصلی خویش، مشترکات دیگری نیز وجود دارد؛ مانند وصف‌های شورانگیز و اثرگذار و نیز سخنان مستدل، حکیمانه و تأمل‌برانگیز متعدد در هر دو کتاب و نیز اشتراک در برخی از مرحله‌های سفر و خطرات و دشواری‌های خاص هر مرحله که کم‌وبیش قابل مقایسه‌اند.

۲-۴- مقایسه مراحل سفر در دو داستان

آشکار است که نمی‌توان انتظار داشت تمام مراحل هفتگانه سفر در منطق الطیر، در اودیسه نیز باشد اما علاوه بر تعدادی از این مراحل، هر سه مرحله مورد نظر جوزف کمبل، یعنی مراحل عزیمت، دستیابی (تشریف) و بازگشت، کم‌وبیش در هر دو مشابه است: در مرحله نخست، مرغان به انگیزه یافتن پادشاه حقیقی و سرزمین راستین خود و اولیس برای رسیدن به یار و دیار اصلی

خویش عزیمت می‌کنند. در طول سفر نیز با دشواری‌ها و حالات قابل قیاسی روبه‌رو می‌شوند و سرانجام، قهرمانان هردو اثر، به مطلوب و هدف نهایی می‌رسند.

نخستین وادی در منطق‌الطیر، وادی طلب است. در این وادی، سالک دچار اشتیاق است و از عمق وجود، طالب بازگشتن به معبود و معشوق و منزل و مقصد اصلی خویش است:

هست وادی طلب آغاز کار وادی عشق است آن پس زینهار...
چون فرود آیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب...
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

در اودیسه هم، اولیس بعد از آنکه از نبرد تروا رها می‌شود، جویای یار و دیار خویش می‌گردد: «اولیس خواستار بازگشت خویش و دیدار زن خویش بود.» (هومر، ۱۳۷۸: ۱۰) او از این اشتیاق، دچار سوز و گداز است. (همان: ۱۱۳) در برابر کالیپسو نیز می‌گوید: «تو نه مرگ را در می‌یابی و نه پیری را؛ با این همه هر روز می‌خواهم و آرزو دارم به‌خانه خود بازگردم و روز بازگشت را ببینم.» (همان: ۱۱۵) او برای رسیدن به خانه، از هر حیث می‌کوشد.

در وادی دوم منطق‌الطیر که وادی عشق است، خطرات بیشتر می‌شوند:

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید...
تا نسوزد خویش را یکبارگی کی تواند رست از غم خوارگی
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۲۱)

در اودیسه هم، سوز عشقی برای رسیدن به خانه در درون اولیس وجود دارد، چنان‌که وقتی هرمس (Hermes) می‌آید تا خبر آزادی‌اش را به او بدهد، او را در چنین سوز و گدازی می‌بیند: «در کرانه نشسته بود، همیشه در همانجا می‌گریست، دلش با سرشک و ناله و غم فرومی‌ریخت.» (هومر، ۱۳۷۸: ۱۱۰)

وادی سوم منطق‌الطیر که وادی معرفت است، به خودشناسی و آگاهی از ظرفیت و استعداد خویش و چندوچون راه مربوط است:

سیر هرکس تا کمال وی بود قرب هرکس حسب حال وی بود
 گر ببرد پشه چندانى که هست کی کمال صرصرش آید بدست
 (عطار، ۱۳۸۷: ۲۲۱)

در چندجای اودیسه نیز از خودشناسی، خردورزی و چاره‌گری اولیس سخن رفته‌است (هومر، ۱۳۷۸: ۱۸ و ۳۵ و ۱۱۵ و ...) و اولیس خود با آگاهی از نیروها و استعدادهايش و البته پشتگرم به حمایت‌های بی‌دریغ خدایان و بویژه آتیه و زئوس (Zeus)، قدم در راه ایتاک می‌گذارد. (هومر، ۱۳۷۸: ۱۶۷-۱۷۰ و ...)

عطار در شرح وادی چهارم که وادی استغناست، می‌گوید:

بعد ازین وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنی بود
 می‌جهد از بی‌نیازی صرصری می‌زند بر هم به یک دم کشوری...
 (عطار، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

عطار در این ابیات، به خطرها و رنج‌هایی که قهرمانان، به‌ناگزیر با آنها مواجه خواهند شد، پرداخته‌است. کمبل به پیروی از یونگ و با توجه به داستان حضرت یونس (ع)، از این مرحله با تعبیر «شکم نهنگ» یاد می‌کند. (کمبل، ۱۳۸۴: ۲۲۲. نیز ن. ک: یونگ، ۱۳۷۷: ۱۷۵-۱۷۸)

در اودیسه، مرحله‌ای که شباهت آشکار به این وادی داشته‌باشد، دیده نمی‌شود ولی شباهت‌های شگفتی بین گفته‌های عطار در این مرحله و با این اوصاف، در اودیسه می‌توان یافت. در اودیسه نیز به رنج‌ها و بلاهایی اشاره می‌شود که قهرمان آنها را می‌گذرانند؛ بنابراین، می‌توان این مرحله را در دو داستان، مشابه دانست و آن را کاملاً بر مرحله «شکم نهنگ» کمبل منطبق ساخت: در جزیره اوژیژی کشتی اولیس و همراهانش، بر اثر تندر زئوس درهم می‌شکند و تمام یاران اولیس جان می‌سپارند. (هومر، ۱۳۷۸: ۱۵۴) همچنین، اولیس وقتی به ایتاک می‌رسد که یاران یکدله‌اش را از دست داده‌است.

عطار درباره‌ی وادی حیرت که وادی گم‌شدگی است، می‌گوید:

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
 هر چه زد توحید بر جانش رقم جمله گم گردد از او گم نیز هم
 (عطار، ۱۳۸۷: ۲۴۱)

مرحله حیرت که در درگاه سیمرغ، به پرندگان دست می‌دهد، با قرارگرفتن قهرمان در آستانه تشرّف، قابل قیاس است. در اودیسه هم، اولیس وقتی به ایتاک می‌رسد، آتنه آنجا را در جلوی چشمان وی ناشناس می‌کند. «به یک جست برخاست... نالان گفت: این چه بدبختی است؟ به سرزمین کدام آدمیزادگان آمده‌ام؟» (هومر، ۱۳۷۸: ۲۹۴)

عطار درباره وادی هفتم که فقر و فناست، می‌گوید:

زان همه مرغ اندکی آنجا رسید از هزاران کس یکی آنجا رسید
 (عطار، ۱۳۸۷: ۲۵۵)

وادی هفتم سفر قهرمان عرفانی، با مرحله بازگشت در اسطوره تک‌الگوی جوزف کمبل، قابل قیاس است. (کمبل، ۱۳۸۴: ۲۵۱-۲۷۴)

مرغان اگرچه در این وادی سی تا هستند، باز هم چونان نفسی واحده، یگانه‌اند؛ گویی یک مرغ آنجا رسیده و آن سیمرغ است (آن کثرت، نمودی است از این وحدت). اولیس هم وقتی که به سرزمین فئاسی می‌رسد، تنهاست، چرا که خدایان، تقدیر وی را چنین رقم‌زده‌اند که خود تنها و بدون یاران خود به آنجا برسد.

۲-۵- مؤلفه‌ها و بن‌مایه (motif) های مشترک دو داستان

الف: انگیزه بازگشت

در هر دو داستان، هدف قهرمانان، بازگشت به وطن اصلی و حقیقی است. در منطق‌الطیر، منزل حقیقی مرغان، کوه قاف است که مرغان با تحمل رنج رسیدن به این جایگاه، به کمال خود دست می‌یابند. در اودیسه هم انگیزه بازگشت، باعث توالی حوادث و جریان یافتن داستان شده است. در واقع، هر دو داستان، شرح بازگشت قهرمانان دورافتاده از منزل و مأوای راستین خویش است و

انگیزه بازگشت و احساس نیاز برای رسیدن به وطن، در جان آنان اشتیاق ایجاد کرده است. در منطق الطیر، شوق دیدار سیمرغ، باعث شده است تا مرغان سر از پا نشناسند:

شوق او در جان ایشان کار کرد هریکی بی صبری بسیار کرد

(عطار، ۱۳۸۷: ۱۰۸)

همین شوق است که باعث می شود تا هفت وادی را با تمام سختی هایش بپیمایند. در اودیسه هم برای اولیس، اشتیاق دیدار زن و فرزند و شهر و دیار خود، انگیزه ای بسیار قوی است. (هومر، ۱۳۷۸: ۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵ و...)

ب: راهنما یا پیشوا

در چنین داستان هایی، غالباً مقصد چنان دور و دراز و پرآسیب است که قهرمانان، با انواع دشواری ها درگیر می شوند و بدون راهنما، رسیدن به مقصود برای آنان عملاً ناممکن می گردد؛ به همین دلیل، نیرو یا شخصیتی فراتر، به عنوان راهنما و راهبر، در جریان روایت حضور می یابد و آنان را ارشاد و هدایت می کند. در منطق الطیر، هدهد نقش هادی و پیر را برعهده دارد؛ او، هرچند به ظاهر از میان مرغان انتخاب می شود، تنها کسی است که هم راه را می شناسد و هم با خرد و تدبیرش شایستگی پیشوایی و راهنمایی آنان را دارد. بر این اساس است که مسئله نیاز به رفتن به بارگاه شاه را در میان مرغان طرح می کند:

حله ای بود از طریقت در برش افسری بود از حقیقت برسرش...

گفت ای مرغان منم بی هیچ ریب هم برید حضرت و هم پیک غیب

هم ز هر حضرت خبردار آمدم هم ز فطنت صاحب اسرار آمدم

(عطار، ۱۳۸۷: ۹۴)

و آنگاه مرغان برای آنکه کسی را به رهبری خود تعیین کنند، قرعه می اندازند و از قضا، قرعه نیز به نام هدهد می افتد؛ بنابراین:

جمله او را رهبر خود ساختند گر همی فرمود سر در باختند

(عطارد؛ ۱۳۸۷: ۱۴۴)

وی نیز در نقش رهبری خود، مرغان را برمی‌انگیزد که:

جان فشانید و قدم در ره نهید پای کوبان سر بدان در گه نهید
بس که خشکی بس که دریا بر ره است تا نپنداری که راهی کو ته است...

(عطارد، ۱۳۸۷: ۱۰۷-۱۰۸)

در داستان اودیسه نیز آتنه، رهبر و حامی اولیس برای بازگشت است و او را برمی‌انگیزد که به شهر خود، ایتاک، بازگردد. همچنین، به سراغ تلماک (Telemachus)، پسر اولیس، می‌رود و به او می‌گوید: «اولیس آسمانی نژاد نمرده است...» تا در پی پدر برآید: «... در پی پدرت که تا این دیرگاه ناپدید است، برخیز.» (هومر، ۱۳۷۸: ۱۷-۲۱) آتنه در ایتاک هم، به یاری اولیس می‌آید و اولیس با راهنمایی او، رقیبان را که بسیار هم جسور می‌نمایند، از بین می‌برد. مقام و منزلت هر دو راهنما، شناخته شده است و هر دو راهنما، از نظر دانایی و خردمندی، جایگاه والایی دارند. هدهد، چنان که در قرآن کریم (نمل: ۳۰) آمده، برنده نامه سلیمان به سوی ملکه سبا بوده و در منطق الطیر نیز به این موضوع اشاره شده است:

ای به سرحد سبا سیر تو خوش با سلیمان منطق الطیر تو خوش
صاحب سر سلیمان آمدی از تفاخر تاجور زان آمدی

(عطارد، ۱۳۸۷: ۱۰۳)

آتنه هم که یکی از خدایان است، دختر زئوس است و در میان خدایان، قدرت زیادی دارد. ایزدبانوی خرد، تدبیر و جنگاوری و حامی شهر آتن است. (شفا، ۱۳۸۳: ۸۴-۹۰) «آتنه، مراقب سازش و وفاداری همسران بود و از حرمت کانون خانواده و تندرستی افراد آن پاسداری می‌کرد.»

(اشمیت، ۱۳۸۷: ۸)

ج: تقدیر و فراموشی

در هر دو داستان، نشانی از تقدیر هست. در منطق الطیر، مرغان بی خبر از سیمرخ که شاه آنان است و بارگاه قدس او، منزل و جایگاه حقیقی آنان بوده، زندگی می کنند، بدون آنکه نیازی به وی احساس کنند؛ گویی تقدیر، آنان را به این فراموشی ژرف واداشته است، تا اینکه:

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان
جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار...
یکدگر را شاید ار یاری کنیم پادشاهی را طلبکاری کنیم
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۰۶)

در اودیسه نیز اولیس، در جزیره «اوژیژی»، فراموش می کند که در ایتاک، زن و فرزند و پدرش منتظر بازگشت وی اند، تا اینکه با یاد وطن، دیگران را فرومی نهد: «آن فرشته (کالیسو) دیگر دلربایی برای او نداشت. شبها می بایست در کنار او، در غار ژرف بیاساید اما خواست وی، دیگر با خواست او برابر نبود.» (هومر، ۱۳۷۸: ۱۱۳) او کاملاً در چنبره تقدیر گرفتار می شود و چندی، حتی برای بازگشت به خانه، میلی نشان نمی دهد، تا اینکه زئوس و خدایان، موافقت می کنند که بعد از آوارگی طولانی، به خانه اش باز گردد. سیطره تقدیر تا آنجاست که حتی نحوه بازگشت اولیس را هم مقدر می کنند. (ن.ک: هومر، ۱۳۷۸: ۱۰۸)

د: عشق به عنوان انگیزه راه رفتن و خطر کردن

در منطق الطیر، عشق انگیزه ای نیرومند برای پویدن راه است؛ البته عشق، بی درد، ناتمام است:

هدهد رهبر چنین گفت آن زمان کان که عاشق شد نه اندیشد ز جان
...عشق مغز کاینات آمد مدام لیک نبود عشق بی دردی تمام
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۲۷)

در اودیسه هم عشق، از سویی انگیزه بخش اولیس برای پویدن راه پردردسر خانه است؛ عشقی که از سویی در وجود اولیس و از دیگر سو، در جان پنلوپ شعله ور است.

ه: مبهم و تاریک بودن راه و مددجستن از پیشگویی

مرغان منطق الطیر، از سرانجام و آینده مبهم و ناپیدای راهی که در پیش می گیرند، بسیار بیمناک اند:

جمله مرغان ز هول و بیم راه بال و پر پُر خون برآوردند آه
راه می دیدند پایان ناپدید درد می دیدند درمان ناپدید
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

بنابراین، هدهد، آنجا که از وادی‌ها سخن می گوید - موضع پیشگویانه پیدا می کند:

گفت: ما را هفت وادی بر ره است چون گذشتی هفت وادی، در گه است...
هست پنجم وادی توحید پاک پس ششم وادی حیرت صعبناک
هفتمین وادی فقر است و فنا بعد از این روی روش نبود تو را
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

در اودیسه هم، سرنوشت اولیس نامعلوم می نماید و او ناچار، چندبار از پیشگویان مدد می خواهد. (ن.ک: هومر، ۱۳۷۸: ۲۴۰ و ۲۶۵ - ۲۷۰)

و: جنگ و ستیز

از این نظر، می توان با طرفداران نظریه حماسه عرفانی همداستان شد و منطق الطیر را کتابی حماسی - عرفانی نامید (رزمجو، ۱۳۸۱: ۳۱۹)، چراکه براساس آن، سالک باید از سویی، با نفس خود در ستیز باشد و از سوی دیگر، دل خود را تقویت کند زیرا از یک طرف، مانند قهرمانی است که باید با نفس و شیطان بجنگد و از طرف دیگر، مانند قلعه‌ای است که نباید ابلیس به آن راه یابد. عطار در بیان این ستیز و جدال‌ها، با لحنی حماسی سخن می گوید:

کافر است این نفس نافرمان چنین کشتن او کی بود آسان چنین...
دل، سوار مملکت آمد مقیم روز و شب این نفس سگ او را ندیم...

هر که این سگ را نهد بندی گران خاک او بهتر ز خون دیگران
(عطار، ۱۳۷۹: ۱۱۱)

در اودیسه هم، نبرد با دشمنان مافوق طبیعی، از جمله سیکلپ (Cyclope) و سیکونها (Cycones) و... همانند نبرد با ابلیس در منطق الطیر است و همچنین، نبرد با خواستگاران که روح شیطانی دارند؛ البته در داستان مرغان عطار، نبرد به صورت جدالی درونی است، هرچند به صورتی بیرونی و ملموس بیان شده است.

۳- نتیجه گیری

با مقایسه سرگذشت مرغان در منطق الطیر عطار و سرگذشت «اولیس» در اودیسه هومر نتیجه‌هایی از این دست حاصل شد:

اولاً این دو کتاب از نظر روایی و بویژه از حیث چارچوب و خطوط کلی روایی، شباهت‌های تأمل برانگیزی دارند؛ ثانیاً در تطبیق با نظریه تک‌اسطوره کمبل، هم هفت‌وادی منطق الطیر و هم مراحل مختلف داستان اودیسه، قابل تقلیل به سه مرحله عزیمت، تشرّف و بازگشت قهرمان هستند. در هر دو روایت، قهرمان یا قهرمانان، از یار و دیار حقیقی خود دور افتاده‌اند (عزیمت) و پس از رنج بسیار، دستاوردهایی حاصل می‌کنند (تشرّف) و به مقصد و مقصود اصلی می‌رسند (بازگشت)؛ ثالثاً دو اثر، مؤلفه‌ها و بن‌مایه‌های مشترکی دارند که عبارتند از: ۱) داشتن راهنما و پیشوا که در منطق الطیر، هدهد راهنماست و در اودیسه، آتنه؛ ۲) نقش تقدیر و فراموشی در هر دو داستان؛ ۳) انگیزه بازگشت در هر دو داستان؛ ۴) محرک و انگیزه‌بخش بودن عشق در هر دو؛ ۵) مبهم و تاریک بودن راه و مددجستن از پیشگویی در هر دو اثر؛ ۶) جنگ و ستیز که البته در منطق الطیر، نبرد با عوامل ذهنی و ماوراءالطبیعی (ابلیس) است که در داستان مرغان به صورت ملموس و البته نمادین بیان شده است. همچنین، از هفت وادی در داستان مرغان، می‌توان با تسامح، پنج وادی طلب، عشق، استغنا، حیرت و فقر و فنا را در اودیسه یافت؛ از مقام معرفت نیز می‌توان نشانه‌هایی در اودیسه جست.

فهرست منابع

– کتاب‌ها

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۶۹). **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**. چاپ پنجم. تهران: بستان.
- ۲- اشمیت، ژوئل. (۱۳۸۷). **فرهنگ اساطیر یونان و روم**. ترجمه شهلا برادران خسروشاهی. چاپ دوم. تهران: فرهنگ معاصر- روزبهان.
- ۳- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۰). **در سایه آفتاب**. تهران: سخن.
- ۴- رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). **قلمرو ادبیات حماسی**، جلد ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). **سرّ نی**، جلد ۱. چاپ هشتم. تهران: علمی.
- ۵- شفا، ضیاءالدین. (۱۳۸۳). **افسانه خدایان**. تهران: خیر نو.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۲). **زبان شعر در نثر صوفیه**. تهران: سخن.
- ۷- طباطبایی، جواد. (۱۳۶۷). **درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۸- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۹). **منطق الطیر**. مقدمه به اهتمام سید صادق گوهرین. چاپ شانزدهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- _____ . (۱۳۸۷). **منطق الطیر**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: سخن.
- ۱۰- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۳). **شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری**. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- ۱۱- کمیل، جوزف (۱۳۸۴). **قدرت اسطوره**. ترجمه عباس مخبر. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.
- ۱۲- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۲). **فردوسی و شاهنامه**. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۳- هومر (۱۳۷۸). **اودیسه**. ترجمه سعید نفیسی. چاپ دوازدهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۴- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). **انسان و سمبول‌هایش**. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.

- مقاله‌ها

- ۱- آتش سودا، محمدعلی. (۱۳۹۱). «تحلیل رمزشناختی داستان شیخ صنعان»، **بوستان ادب**. شماره دوم (ش ۱۲ پیاپی)، صص ۱-۲۲.
- ۲- طاهری، محمد و آقاجانی، حمید. (۱۳۹۲). «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمبل در هفتخوان رستم». **ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی**. شماره ۳۲، صص ۱۰۳-۱۲۲.
- ۳- قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۱). «حماسه عرفانی: یکی از انواع ادبی در ادبیات فارسی» **پژوهش زبان و ادبیات فارسی**. شماره اول، صص ۱-۲۰.
- ۴- کنگرانی، منیژه. (۱۳۸۸). «تحلیل تک‌اسطوره نزد کمبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی». **پژوهشنامه فرهنگستان هنر**. شماره ۱۴، صص ۷۴-۹۱.
- ۵- مظفری، علی‌رضا. (۱۳۸۸). «کارکرد مشترک اسطوره و عرفان». **ادبیات عرفانی**. شماره اول، صص ۱۴۹-۱۶۷.
- ۶- نوری، علی و بیرانوند، یوسف علی. (۱۳۹۳)، «تطبیق و مقایسه داستان شیخ صنعان و داستان اولیس». **مجموعه مقالات نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی**. صص ۸۱۵۷-۸۱۶۲

- منبع انگلیسی

- 1- Campbell, Joseph. (2008). *The Hero with a Thousand Faces*. Third edition, California: Novato.